

رفق و مدارای پیامبر اعظم(ص) با مخالفان(۴)

علی‌رضا انصاری

زمینه‌های جنگ را فراهم کردند و در قالب‌های مختلف درصدد براندازی نظام اسلامی بودند. از طرف دیگر اهدافی که پیامبر در جنگ تعقیب می‌کرد، با اهداف جنگ‌های دیگر متفاوت بود، این موضوع را با مروری در مفهوم اسلامی جهاد می‌توان دریافت؛ جهاد در اسلام یعنی تلاش و کوشش در راه خدا، نه جنگ برای قدرت‌طلبی و کشورگشایی. تمام پیامبران الهی مأمور به جهاد بودند تا مردم را از ظلم ظالمان رها و دین خدا را بر مردم عرضه کنند، زیرا در پرتو حاکمیت دین، سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین می‌شود.

مدارا در سیره رسول اعظم(ص)

هرکس با سیره رسول خدا(ص) و تعالیم اسلام اندکی آشنا باشد، بر این مطلب اذعان دارد که روش پیامبر در تبلیغ و دعوت مردم به اسلام، براساس هدایت فکری و تقویت نیروی اندیشه، همراه با رأفت و رحمت بود. قرآن می‌فرماید: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن، پروردگارت بهتر از هرکس می‌داند، چه کسانی از راه او منحرف شده‌اند و چه کسانی هدایت یافته‌اند و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به اندازه‌ای که به شما تعدی شده، کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.»^۱

در شماره‌های پیشین اشاره شد که رسول خدا(ص) با مخالفان براساس عطف و مهربانی رفتار می‌کرد. اکنون این سؤال مطرح است که: چرا حضرت جنگ‌های متعدّد داشت؟ آیا این امر با آنچه گذشت، منافات ندارد و نوعی خشونت‌گرایی نیست؟ در این خصوص باید گفت: اسلام کشورگشایی را جایز نمی‌داند و درصدد تجاوز به کشورهای دیگر نیست. پیامبر اسلام(ص) به هیچ کشوری حمله نظامی و تجاوز نکرد. این تهمت نابخشودنی است که گفته‌اند: پیامبر برای قدرت‌طلبی، با قبایل و اقوام دیگر جنگ نمود. البته جنگ‌هایی در زمان رسول خدا شکل گرفت، اما همه آن‌ها جنبه دفاعی داشت. دفاع نیز یک حرکت مشروع است و عقل آن را لازم می‌داند و تجاوز محسوب نمی‌شود. اسلام همان‌گونه که اجازه نداده به کشوری تجاوز شود، این اجازه را نیز نداده است که مسلمانان ذلت و ظلم را بپذیرند و از خود دفاع نکنند. از این رو پیامبر که با اذیت و آزار، مصادره اموال، حمله دشمنان روبه‌رو بود، به‌خاطر دفاع از اسلام و مسلمانان مجبور به جنگ شد. رسول خدا(ص) بعد از هجرت، با یهودیان و مشرکان صلح نمود و با آنان پیمان بست که با مسلمان‌ها زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند، اما متأسفانه مشرکان بر ضد اسلام و حکومت مدینه توطئه و

در آیه دیگر می‌فرماید: «هرگز نیکی و بدی یک‌سان نیستند، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همانند دوستان صمیمی شوند.»^۲ از امام حسن عسکری (ع) در تفسیر آیه: «قولوا للناس حسناً؛^۳ با مردم به نیکی سخن گوید»، روایت شده: «با همه مردم خواه مؤمن و خواه مخالف، به نیکی سخن گوید. با مؤمنان گشاده‌رو باشید و با مخالفان با مدارا سخن گوید تا آنان را به ایمان جذب کنید.»^۴

این دستورها که در اسلام نمونه آن زیاد است، نه تنها پیامبر را از به‌کارگیری خشونت در تبلیغ برحذر می‌دارد، بلکه به حضرت توصیه می‌کند در حد امکان خشونت دشمنان اسلام را تحمل نماید و جز در موارد ناچاری، به دفاع و مقابله به مثل دست نزنند. روش تبلیغ پیامبر در سراسر دوران رسالت، بر همین اصل استوار بود و هرگز، حتی برای لحظه‌ای از آن خارج نشد. تنها تفاوت روش تبلیغ پیامبر در مکه با روش ایشان در مدینه، این بود که در مکه برای حضرت در مقابل آزارهای بی‌حد و حصر قریش، امکان دفاع وجود نداشت، ولی در مدینه به تدریج این امکان برای ایشان فراهم شد. البته این مطلب هرگز سبب دگرگونی شیوه تبلیغی پیامبر نشد، بلکه همان‌گونه که پیامبر در مکه براساس هدایت فکری و تقویت اندیشه، همراه با رأفت و مدارا، مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، در مدینه نیز با همین روش به دعوت و تبلیغ خود ادامه داد و تلاش کرد که موانع را رفع کند. اما تلاش در هر زمانی می‌تواند به شکل‌های مختلف ظهور یابد. در زمان پیامبر اسلام، دشمنان مانع تبلیغ دین خدا و

هدایت انسان‌ها توسط ایشان بودند. بنابراین، اصل جهاد در زمان رسول خدا (ص)، رفع موانع تبلیغ دین خدا بود، از این رو حضرت با سردمداران کفر به جنگ پرداخت و موانع را از سر راه برداشت، اما به محض رفع موانع، جهاد هم خاتمه یافت.

جنگ و دفاع در ادیان

در خم بیان این مطلب بایسته است گفته شود که برخی تصور می‌کردند، در ادیان دیگر، مانند دین مسیح جنگ نبوده است، لذا حضرت مسیح (ع) را پیامبر صلح و صفا می‌نامیدند و حال این که در دین اسلام جنگ‌های مقدّر وجود داشته است. در برابر چنین تصویری باید گفت: در زمان پیامبری حضرت عیسی (ع)، زمینه و شرایط جنگ فراهم نبود، زیرا ایشان تنها سه سال به تبلیغ دین پرداختند و در این مدت تعداد محدودی به اسلام گرویدند که با این تعداد اندک، امید پیروزی در جنگ نبود. دشمنان نیز به جنگ با حضرت عیسی (ع) حسّاس نبودند، زیرا حضرت نتوانستند به معرفی دین خود بپردازند و برای کفار و مشرکان مشکلی ایجادکنند، از این رو مشرکان به جنگ رو نیاوردند، شبیه آنچه برای رسول خدا (ص) در دوره سیزده ساله پیامبری در مکه ایجاد شد؛ در این مدت آیات جهاد و جنگ مسلحانه نازل نشد و جنگی رخ نداد. آیاتی نظیر: «فان تولوا فانما علیک البلاغ؛^۵ اگر آن‌ها از پذیرش اسلام سرپیچی کنند (نگران مباش) تنها ابلاغ برعهده توست»؛ «وما انت بجبار؛^۶ تو مأمور به اجبار آن‌ها (به ایمان) نیستی» و «فذكر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر؛^۷ پس تذکر بده که تو فقط تذکردهنده‌ای و سلطه‌گر بر آنان نیستی که بر ایمان مجبورشان کنی»، مؤید این ادعاست. تنها در سال دوم هجرت،

پیامبر دستور مقابله با کفار قریش را از سوی خداوند دریافت می‌کند، در این باره، آیه زیر نازل شد: «اجازه داده شد به این مردمی که دیگران به جنگ این‌ها آمدند، بجنگند و دفاع نمایند.»^۸

اگر حضرت عیسی(ع) و یا دیگر پیامبران، در زمان رسول خدا(ص) قرار داشتند، مانند رسول خدا از دین دفاع می‌کردند، بنابراین، ادیان الهی در مسائل مهمی مانند صلح و جنگ، تفاوت اساسی ندارند. این‌گونه نیست که در یک دین، مردم به صلح و صفا فرا خوانده شده باشند و در دین دیگر به خشونت، بلکه در همه ادیان الهی، هم جهاد و هم صلح وجود دارد. اگر دینی اجازه دفاع نداده باشد، ناقص است، از این‌رو در تاریخ مسیحیت و یهود نیز جنگ و مبارزه وجود دارد. در کتاب «عهد عتیق» که بخشی از کتاب مقدس و مورد قبول مسیحیان است، داستان جنگ‌های حضرت موسی و برخی پیامبران الهی، فراوان نقل شده است. به عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «و خداوند مرا گفت: اینک به تسلیم نمودن

سیحون و زمین او به دست تو، شروع کردم»^۹؛

۲. «چون یهوه خدایت تو را به زمینی که برای

تصرفش به آن‌جا می‌روی درآورد و امت‌های بسیار را که جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرژیان و جویان و یبوسیان، هفت امت بزرگ‌تر و عظیم‌تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی، با ایشان عهد میند و بر ایشان ترحم منما.»^{۱۰}

رفتار اخلاقی پیامبر اسلام در جنگ با دشمنان پیامبر اکرم(ص) در جنگ با دشمنان کینه‌توز با مهربانی و عطوفت رفتار می‌کرد، از جمله این‌که در «جنگ حنین» نه تنها اکثریت را بخشید و اموال و اسیرانشان را برگرداند، بلکه رهبر هوازن (مالک بن عوف) را نیز عفو کرد و صد شتر به او داد.

در «فتح مکه» برخی مسلمانان مانند سعد بن عباده فریاد زدند: امروز روز انتقام است. حضرت فرمود: «بگویید: امروز روز رحمت است.»، در برابر چشمان وحشت‌زده مردم مکه و سران جنگ‌افروز فرمود: «بروید، همه شما آزاد هستید.»

در «جنگ خیبر» وقتی به حضرت پیشنهاد شد که آب را بر قلعه یهودیان ببندد یا آب آنان را مسموم کند، به شدت مخالفت ورزید و از مسمومیت آب نهی کرد.

در «جنگ اُحُد» که دندان رسول خدا شکسته شد و زخم‌های فراوانی بر پیکر ایشان وارد شد، به حضرت گفتند: دشمنان را لعن کن. حضرت فرمود: «من بدگو و نفرین‌کننده مبعوث نشده‌ام، بلکه دعوت‌کننده و هدایت‌گر و صاحب رحمت مبعوث شده‌ام»، سپس دست به آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا! این قوم را هدایت کن، زیرا کوتاه‌نظر و نادانند.»^{۱۱}

در این‌جا به تحلیل برخی از جنگ‌های رسول خدا - البته با اختصار - می‌پردازیم، این امر نشان خواهد داد که جنگ‌های رسول خدا جنبه دفاع و هدایت داشته است.

۱. جنگ بدر

جنگ بدر در ماه رمضان سال دوم هجری بین مسلمانان و مشرکان مکه در سرزمین بدر رخ داد.

دلیل اصلی جنگ این بود که مشرکان مکه، اموال مسلمانان مهاجر را مصادره کرده بودند و مسلمانان مدینه، در تنگ‌دستی به سر می‌بردند. از سوی دیگر در گوشه و کنار به آزار مسلمانان می‌پرداختند، از این‌رو وقتی رسول خدا(ص) متوجه شد، کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان بن حرب از شام به مکه باز می‌گردد، تصمیم گرفت به تلافی اموال مصادره شده مسلمانان مهاجر، اموال و کالاهای بازرگانان قریش را مصادره کند تا بنیه مالی مسلمانان تقویت شود و مشرکان از مصادره اموال مسلمانان در مکه، دست بردارند. رسول خدا(ص) در دوازدهم ماه مبارک رمضان همراه ۳۱۳ تن از یاران خویش از مدینه بیرون رفت. سپاه اندک مسلمانان با بیست شمشیر و هفتاد شتر و اسب، در هفدهم ماه رمضان در بدر فرود آمدند و جنگ آغاز شد، مسلمانان با وجود تعداد اندک، با امداد الهی بر قریش پیروز شدند. در این جنگ، چهارده تن از مسلمانان به شهادت رسیدند.^{۱۲}

از نکات قابل توجه در این جنگ، شرطی بود که پیامبر(ص) برای آزادی اسیرانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند، تعیین کرد، به این صورت که هر یک از آن‌ها می‌توانستند با تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از مسلمانان، آزاد شوند.^{۱۳}

در این جنگ نیز دشمن بود که با اعمال خود، زمینه جنگ را فراهم نمود.

۲. جنگ اُحد

علت اصلی این جنگ، انتقام از مسلمانان بود، بدین معنا که سران قریش به تلافی شکست بدر و کشته شدن سران خود، تصمیم گرفتند با حمله به

مسلمانان انتقام بگیرند، از این‌رو پنجاه هزار دینار از سود کاروان تجاری ابوسفیان را به جنگ با رسول‌الله اختصاص دادند. سپاهی مرکب از سه هزار نفر، دویست اسب و سه هزار شتر با آذوقه و تجهیزات کافی تشکیل دادند. این سپاه در عصر چهارشنبه، چهارم شوال سال سوم هجری در دره عقیق نزدیک احد مستقر شدند.^{۱۴} پیامبر به وسیله نامه عموی خود (عباس بن عبدالمطلب)، از حرکت قریش آگاه شد و با مسلمانان در مورد این‌که در مدینه بمانند و دفاع کنند یا به خارج مدینه بروند، مشورت کرد، سرانجام عازم احد شدند. نیروهای اسلام در این نبرد هفتصد نفر بودند که ابتدا پیروز شدند، اما با سرپیچی برخی مسلمانان از دستور پیامبر، پیروزی آن‌ها به شکست تبدیل شد.

در این جنگ نیز دشمنان آغازگر بودند و زمینه آن را فراهم کردند.

۳. جنگ احزاب

همان‌گونه که از نام این جنگ پیداست، نیروهای مشرک و یهود، پیمان خود را با مسلمانان نقض کردند و با یک‌دیگر هم‌پیمان شدند که ضربه نهایی را بر اسلام وارد کنند و در حقیقت حکومت مدینه را از بین ببرند، از این‌رو از همه امکانات بهره گرفتند و همراه گروه‌های مختلف دیگر، حدود یک ماه، مدینه را محاصره نمودند. مسلمانان برای جلوگیری از پیش‌روی و دفع تهاجم و توطئه آن‌ها، در اطراف مدینه، خندق حفر کردند. در این نبرد، مشرکان از کمک‌های مالی و تدارکاتی یهودیان بهره‌مند می‌شدند، به طوری‌که در واقع، قدرت پنهان و حامی و طراح این هجوم، یهودیان بودند. در این

جنگ تعداد نیروهای دشمن ده هزار نفر بود، که به فرماندهی ابوسفیان رهسپار مدینه شده بودند. نتیجه این پیکار هم، شکست قریش بود، به گونه‌ای که پس از یک ماه محاصره مدینه، بدون رسیدن به هیچ نتیجه‌ای بازگشتند.^{۱۵}

۴. جنگ خیبر

جلگه وسیع در ناحیه شمالی مدینه را «خیبر» می‌گفتند که پیش از اسلام، یهودیان آنجا را برای سکونت اختیار کرده بودند. آن‌ها علناً به مخالفت با اسلام می‌پرداختند و تمام نیروها و امکاناتشان را در اختیار مشرکان قرار می‌دادند و بعد از ظهور اسلام و هجرت پیامبر به مدینه، همواره قبایل عرب را به جنگ بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند. بنابراین، ساکنان خیبر، محور توطئه و آشوب و به عنوان خطر برای جامعه مسلمانان به شمار می‌آمدند.

موارد یاد شده، از جمله انگیزه‌هایی بود که موجب گردید تا پیامبر به مسلمانان دستور دهد که خیبر را محاصره و فتح نمایند.

۵. جنگ با یهودیان بنی‌قینقاع

قبیله بنی‌قینقاع در زمره کسانی بودند که با پیامبر اسلام و مردم مدینه عهدنامه امضا کرده بودند و متعهد به انجام آن بودند، ولی بعد از جنگ بدر که قدرت نظامی مسلمانان آشکار و موجب وحشت آنان شد، از شدت ناراحتی دست به فتنه‌انگیزی زدند و شعارهایی توهین‌آمیز بر ضد پیامبر دادند.^{۱۶} رسول خدا چون احساس کرد آن‌ها قصد فتنه دارند، برای اتمام حجت در اجتماع آنان فرمود: «سرگذشت قریش برای شما عبرت‌انگیز است و از آن بترسید که بلایی شما را فراگیرد. از دانشمندان خود پرسید.

من پیامبر خدا هستم و خصوصیات نبوت من در تورات است.»^{۱۷} بنی‌قینقاع به جای استقبال از گفته‌های رسول خدا، قدرت نظامی خود را به رخ ایشان کشیدند و گفتند: پیروزی بر قریش تو را مغرور کرده است. قریش گروهی بازرگان بودند و از فنون جنگ آگاهی کامل نداشتند. اگر با ما بجنگی، می‌بینی که ما چگونه مردمی هستیم و چگونه با تو می‌جنگیم.^{۱۸} یهودیان بنی‌قینقاع اخطار پیامبر را جدی نگرفتند و همچنان به ناسازگاری و فتنه‌انگیزی خود ادامه دادند. تا این که روزی یکی از زنان انصار در بازار بنی‌قینقاع در کنار مغازه زرگری مشغول فروختن کالا بود. یک یهودی اصرار داشت صورت او را ببیند ولی زن امتناع می‌ورزید. یهودی، دامن لباس او را از عقب به پشتش گره زد. چون زن مسلمان برخاست، بخشی از بدن او نمایان گردید و مورد تمسخر جوانان یهود قرار گرفت. این عمل که (بدون توجه به شخص آن زن) نوعی عقده‌گشایی و بی‌احترامی بود، تشنج آفرید. زن از مسلمانان استمداد کرد. مرد مسلمانی تحریک شد و آن مرد یهودی را از پا درآورد. کشته شدن جوان یهودی، سبب شد یهودیان بنی‌قینقاع دسته‌جمعی مرد مسلمان را بکشند.^{۱۹} گرچه در این درگیری دو نفر کشته شدند، اگر آنان عجلانه تصمیم نمی‌گرفتند، امکان اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از این گونه حوادث و برقراری آرامش وجود داشت.^{۲۰} شاید هم در پی بهانه بودند تا زمینه جنگ و خشونت فراهم شود، چراکه در پی این اتفاق مغازه‌های خود را بستند و در دژهای خود موضع گرفتند. واکنش یهود، سبب صدور دستور محاصره دژ آنان از جانب پیامبر شد. مسلمانان آنجا

را به محاصره درآوردند و از هر داد و ستد و رفت و آمد جلوگیری کردند.^{۲۱} پس از پانزده روز با وساطت و خواهش عبدالله بن ابی (خزرجی) که قبلاً با آنان هم‌پیمان بود، پیامبر موافقت کرد سلاح‌های خود را تحویل دهند و از مدینه بروند.^{۲۲}

این بود جریان درگیری مسلمانان با یهود بنی‌قینقاع که به خوبی روشن می‌گردد، تخلف از عهدنامه موجود بین طرفین و فتنه‌انگیزی و تجاوز، از ناحیه یهودیان بنی‌قینقاع بود، نه از سوی مسلمانان.

۶. جنگ با یهود بنی‌نظیر

بعضی از قبایل مشرک به سرکردگی عامر بن طفیل، امنیت مدینه را تهدید می‌کردند. پیامبر اکرم همراه عده‌ای از اصحاب، نزد بنی‌نظیر رفتند و از آن‌ها خواستند طبق مفاد قرارداد، آن‌ها را برای حفظ امنیت در برابر تهدید مشرکان، یاری کنند. آنان ضمن اظهار وفاداری گفتند: آری، تو را در آنچه بخواهی، یاری می‌کنیم. پیامبر در کنار دیوار نشسته بود که یهودیان از نزد او رفتند و نقشه قتل وی را کشیدند؛ تعدادی از مردان خود را فرستادند تا از بالای بام، سنگ بزرگی بر حضرت بیندازند و ایشان را بکشند. در این هنگام جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و ایشان را از نقشه آن‌ها باخبر کرد. پیامبر از جا حرکت کرد و آهنگ مدینه نمود و دستور محاصره آن‌ها را صادر کرد. در این میان عبدالله بن ابی (بزرگ منافقین مدینه) برای یهود پیغام فرستاد و آن‌ها را به کشتن پیامبر و مقاومت در برابر محاصره، تشویق کرد و به آن‌ها وعده یاری داد. وقتی محاصره یهود بنی‌نظیر به درازا کشید، از پیامبر

خواستند که اجازه دهد آن‌ها مدینه را ترک کنند و اموال و دارایی‌هایشان را با خود ببرند. پیامبر با خواسته آن‌ها موافقت نمود و آنان از مدینه به منطقه خیبر رفتند.^{۲۳}

۷. جنگ با یهود بنی‌قریظه

یهود بنی‌قریظه آخرین قبیله‌ای است که در مدینه باقی ماند. مسلمانان طبق عهدنامه، برخورد خوبی با آن‌ها داشتند تا این که جنگ خندق پیش آمد و همه قبایل و احزاب مشرک، مدینه منوره را مدت یک ماه به محاصره خود درآوردند. بنی‌قریظه گمان بردند کار اسلام و مسلمانان تمام است از این‌رو، با مشرکین عهد بستند که هرگاه آن‌ها به مدینه حمله بردند، بنی‌قریظه نیز از درون به مواضع مسلمانان هجوم ببرند، ولی برخلاف تصور آن‌ها مسلمانان پیروز شدند و بعد از پیروزی بر احزاب و فرارشان، متوجه محله بنی‌قریظه شدند. یهودیان در خانه‌های خود ماندند و از کرده خود اظهار پشیمانی نکردند و عهده‌ی را که با مسلمان‌ها بسته بودند به فراموشی سپردند، حتی از رسول خدا درخواست تجدید عهد نکردند. بعد از محاصره، درگیری آغاز شد و مسلمانان موفق شدند قلعه و حصارشان را بشکنند و آنان را اخراج نمایند. یهود از پیامبر درخواست کردند سعد بن معاذ (شخصیت بزرگ و شیخ انصار)، بین آن‌ها داوری نماید. رسول خدا پذیرفت. سعد گفت: طبق قانون خود یهودیان درباره‌شان حکم خواهیم کرد؛ «هرکس سلاح در برابر مسلمانان گرفته، حکمش کشتن است.» برخی از یهودیان بنی‌قریظه اسلام آوردند و با مسلمانان ماندند. وقتی حی بن اخطب را برای کشتن آوردند، پیامبر فرمود: «به خدا

قسم، خود را در دشمنی با تو سرزنش نکردم، اما هر که خدا را کوچک شمارد، خداوند او را حقیر و ذلیل می‌کند.»^{۲۴}

۸. غزوهٔ بنی‌المصطلق

بنی‌المصطلق، شاخه‌ای از قبیلهٔ خزاعه و با قریش هم‌جوار بودند. گزارش‌هایی به مدینه رسید که: «حارث بن ابی ضرار»، (رئیس قبیله)، در صدد جمع سلاح و سرباز است و می‌خواهد مدینه را محاصره کند. پیامبر گرامی، به‌سان مواقع دیگر، تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند. از این جهت، یکی از یاران خود به نام «بریده» را، برای تحقیق رهسپار قبیلهٔ یاد شده کرد. وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از جریان آگاه شد. سپس به مدینه بازگشت و گزارش را تأیید نمود. در این هنگام، پیامبر با یاران خود، به سوی قبیلهٔ «بنی‌المصطلق» حرکت کردند و در کنار چاه «مریسع» با آن‌ها روبه‌رو گردیدند. جنگ میان دو دسته آغاز شد. جانبازی مسلمانان و رعبی که از ناحیهٔ مسلمانان در دل قبایل عرب افتاده بود، سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان - آن‌هم به طور اشتباه - سپاه دشمن متفرق گردند. سرانجام، اموال زیادی نصیب ارتش اسلام شد.

بیان این مطلب نیز شایسته است: دختر حارث بن ضرار، (رئیس شورشیان بنی‌مصطلق) از دستگیرشدگان بود. پدر او با فدیه، سراغ دختر خود آمد تا او را آزاد سازد. وقتی به بیابان عقیق رسید، دو شتر از مجموع شترانی که آن‌ها را برای پرداخت فدیه آورده بودند، برگزید و در میان دره‌ای مخفی

ساخت. وقتی حضور رسول گرامی رسید، یادآور شد من فدیة دختر خود را آورده‌ام. پیامبر به حارث فرمود: «دو شتری را که در آن دره پنهان کرده‌ای، کجاست؟» حارث با شنیدن چنین خبر غیبی، سخت تکان خورد و او و دو فرزند وی که همراه او بودند، اسلام آوردند و آن دو شتر را تسلیم رسول خدا نمودند. بدین ترتیب، دختر وی آزاد گردید و او نیز اسلام آورد. آن‌گاه پیامبر از دختر او خواستگاری کرد و پدرش با کمال علاقه، در ازای چهارصد درهم، او را به عقد پیامبر درآورد.

خبر خویشاوندی پیامبر با حارث، که رئیس بنی‌مصطلق بود، در میان مسلمانان منتشر شد. این امر سبب گردید صد خانواده از بنی‌مصطلق آزاد شوند و پیوسته گفته می‌شد هیچ زنی برای قوم خود پر برکت‌تر از این زن نبود. گرایش گروه بنی‌مصطلق به اسلام یک گرایش اصیل بود، زیرا آنان در مدت اسارت خود هیچ چیزی جز خوش‌رفتاری، نیکی و گذشت ندیده بودند، تا آن‌جا که اسیران آنان همگی به بهانه‌های گوناگونی آزاد گشتند و به میان عشیرهٔ خود بازگشتند.

این‌ها نمونه‌هایی بود از چگونگی جنگ پیامبر با دشمنان. هر انسان منصفی با مطالعهٔ تاریخ زندگانی و سیرهٔ حضرت، قطعاً اعتراف خواهد کرد که برنامهٔ اصلی پیامبر اسلام بر صلح و دوستی استوار بود و جنگ تنها در مواقع ضرورت صورت می‌گرفت. این بحث را با حدیثی به پایان می‌بریم. امام صادق(ع) می‌فرماید: «هنگامی که پیامبر گروهی از مسلمانان را برای انجام مأموریت نظامی اعزام می‌کرد، آنان را فرا می‌خواند، در برابر خویش نشانده و می‌فرمود: با نام خدا، کمک خدا، در راه خدا و بر

روش و دین رسول خدا حرکت کنید! خیانت نکنید،
 مثله ننمایید و از نیرنگ و فریب استفاده نکنید!
 پیرمرد از کار افتاده و زنان و کودکان را نکشید!
 درختی را قطع نکنید، مگر آن که مجبور به این کار
 شوید. هرگاه یکی از مسلمانان از پایین‌ترین یا
 برترین آنان به به یکی از مشرکان مهلت داد، او
 پناهنده است، تا سخن خدا را بشنود، پس اگر از دین
 شما پیروی کرد، او برادر دینی شماست و اگر
 نپذیرفت، او را به محل امنش برسانید و از خداوند بر
 ضد او کمک بخواهید.»^{۲۵}

* * *

● بی‌نوشت‌ها:

۱. نمل (۲۷) آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.
۲. فصلت (۴۱) آیه ۳۴.
۳. بقره (۲) آیه ۸۳.
۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۶۱.
۵. آل عمران (۳) آیه ۲۰.
۶. ق (۵۰) آیه ۴۵.
۷. غاشیه (۸۸) آیات ۲۱ و ۲۲.
۸. حج (۲۲) آیات ۳۸ و ۳۹.
۹. سفر اعداد، فصل ۳۱.
۱۰. سفر تنبیه، فصل‌های ۷ و ۲۰.
۱۱. نک: علی ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، ص ۳۴ - ۳۵.
۱۲. المیزان، ج ۴، ص ۲۶۱.
۱۳. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۲ و سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۵.
۱۴. الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۲.
۱۵. همان.
۱۶. واقدی، المغازی، ص ۱۷۹؛ بلاذری، جمل انساب الاشراف، ص ۳۰۹ و جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۳۱۶.
۱۷. عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ص ۱۵۴ - ۵ و عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۵۰.

۱۸. همان.

۱۹. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۳۱۷.

۲۰. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲ - ۵۰؛ جمل انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۸ و الطبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۸.

۲۱. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۳۱۷ و تاریخ الامم و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، ص ۹۹۷.

۲۲. نک: محمد محمد حسن شرآب، المعالم الاثیریة فی السنة و السیرة، ص ۶؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲ - ۵۱ و واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۹.

۲۳. سیرة ابن هشام، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲۴. الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۷۱، ۷۵ و ۷۶.

۲۵. بحار انوار، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

